

حصری کتاب خود را با اشعار ثعالبی زینت بخشید و همچنین نامه‌هایی که میان ثعالبی و ابوالفضل میکالی رد و بدل گشته آورده و حتی گزیده‌هایی از کتاب التمثیل و المحاضرة ثعالبی را در کتاب خود نقل کرده است.^{۲۳}

چنانکه ملاحظه می‌شود این دو نویسنده (باخرزی و حصری) با اینکه همزمان ثعالبی بوده‌اند و باخرزی همسایه و شاگرد و فرزند مقام ثعالبی بوده اطلاعات مهمی درباره‌ی شرح حال ثعالبی در اختیار آیندگان نگذاشته‌اند.

کمال‌الدین ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد بن ابی‌الوفا معروف به ابن‌الانباری (۵۱۳-۵۷۷) در کتاب «نزهة الالباء فی طبقات الادبا» درباره‌ی ثعالبی می‌گوید:

ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی ادیبی فاضل و فصیح و بلیغ بود و از ابوبکر خوارزمی علم ادب آموخت.^{۲۴}

احمد بن محمد بن خلکان (وفات ۶۸۱ هـ) در کتاب خود «وفیات الاعیان» گفته است که ابن بسام صاحب «ذخیره»^{۲۵} درباره‌ی ثعالبی آورده است که وی در زمان خود ستاره‌ی قدر اول دانش بود و گردآورنده‌ی آثار نظم و نثر پراکنده، سرور مؤلفان و پیشرو مصنفان عصر خویش بود و نام او مانند ضرب‌المثل بر سر زبانها و دیوانهای او در شرق و غرب چون ستارگان آسمانی پرتو افکن،

گواهی همین اثر نویسنده‌ی چیره‌دست بود شخص دیگری بجز مؤلف یتیمه‌الدهر می‌بود و مانند مؤلف یتیمه‌الدهر از مقربان دستگاه نصر بن ناصرالدین می‌بود باید نام وی در یتیمه‌الدهر و یا تممة الیتیمه و یا در دیمه‌القصر باخرزی که دنباله‌ی این دو کتاب است، آمده باشد. این خود قرینه‌ی دیگری است که نویسنده غرر السیر همان عبدالملک ثعالبی نیشابوری مؤلف یتیمه‌الدهر و تممة الیتیمه است.

۲۳. زهرالاداب، ص ۱۰۳۵، به نقل از مقدمه «التمثیل و المحاضرة» تحقیق عبدالوهاب محمد الحلوه.

۲۴. در ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و دنباله آن در همین مقدمه درباره‌ی ابوبکر خوارزمی شرحی خواهد آمد.

۲۵. ابن بسام ششمی. او را است کتاب «الذخیره فی محاسن اهل الجزیره». وی که بومی اندلس بوده در سال ۴۸۹ از آنجا تبعید گشت. (ر. ک. لغت‌نامه‌ی دهخدا و دائرةالمعارف فرانسه.)

تألیفات او مشهور و از حد وصف بیرون است.

ابوالفدا متوفی به سال ۶۷۳۲^{هـ} ثعالبی را پیشوای عصر خود می‌خواند و ابن شاکر کتبی (وفات ۷۶۴) در باره وی گفته است: ابومنصور ادیب و شاعر و صاحب مصنفات ادیبانه بود و جاحظ زمان خود شناخته می‌شد. تصنیفات او در ادب بسیار است و در مکتب خویش به تدریس جوانسالان اشتغال داشت.

ابن کثیر (وفات ۷۷۴) در «البدایه و النهایه» نیز ثعالبی را می‌ستاید و دیگران نیز گفته‌های این مورخان را تکرار کرده‌اند. چون ابوبکر محمد بن قاضی بن شبیه (وفات ۸۵۱) در «طبقات النحاة و اللغویین» که از ابن شاکر نقل کرده و یا ابن عماد متوفی ۱۰۸۹ در «شذرات الذهب» که از ابن بسام و ابن خلکان اخذ کرده است.

جرجی زیدان در باره ثعالبی می‌گوید که او خاتمه مترسلان این عصر (عصر سوم عباسی) و مهمترین ادبای آن دوره به‌شمار می‌رفت و آثاری گرانبها به‌جای گذاشت.

عبدالملک ثعالبی در سال ۴۲۹ وفات یافت چنانکه ابن خلکان و ابن کثیر و ابوالفداء گفته‌اند ولی ابن شاکر کتبی وفات ثعالبی را در حوادث سال ۴۳۰ آورده است و قاضی ابن شبیه و ابن عماد حنبلی نیز از او پیروی کرده‌اند. گفته نخستین که راویان آن مقدم بوده‌اند مرجح است و شاید سبب اینکه متأخران سال فوتش را ۴۳۰ نوشته‌اند این باشد که سال عمر او را ۸۰ ذکر کرده‌اند که در آستان ۸۰ سالگی درگذشته است.

عبدالوهاب الحلو در مقدمه بر «التمثیل و المحاضره» هشتاد کتاب از ثعالبی نام می‌برد و سپس می‌افزاید که این تألیفات ابومنصور است چنانکه مورخان یاد کرده‌اند، برخی از آنان به‌چاپ رسیده و شمار کمی از آنان را به‌صورت خطی می‌شناسیم و بسیاری از آنها درگذشت روزگار نایاب گشته است. کتابهای ثعالبی دارای حجم بسیار نیست. رسم ثعالبی این

بوده است که کتابهای کوچک و کراسه‌های موجز می‌نگاشت و از مطالب مشکل و دور از فهم آنها را نمی‌انباشت. به همین جهت تالیفات او نزد همه کس پسندیده و دلپذیر بود.

عبدالملك ثعالبی را جز یتیمه‌الدهر کتاب پرحجم نیست. وی شعر را به رسم ادیبان و نویسندگان و منشیان می‌سرود، به قالب شعر و هنر و فن و قوانین شاعری توجه خاص داشت و کمتر از الهامات شاعرانه بهره‌مند بود به همین سبب در اشعار او صنعت و هنر سخنوری و محسنات لفظی بسیار دیده می‌شود.

این بود آنچه استاد عبدالفتاح حلوی در مقدمه التمثیل و المحاضره و با استفاده از گفته‌های مورخان درباره عبدالملك ثعالبی نوشته است که به نظر ما جامعترین شرح حالی بود که تا کنون از ابومنصور ثعالبی نشر یافته است.

مطالعه در آثار و اشعار عبدالملك ثعالبی می‌توانست منبع موثقی برای شناخت احوال این نویسنده و ادیب مشهور باشد ولی آثار ثعالبی بیشتر درباره فن ادب و لغت عرب و منتخبات شعرای زمان او است و کمتر در آن مجال سخن درباره خود وی پیش می‌آورد و در غررالسیر هم چون بیش از دو جلد و شاید چیزی از جلد سوم باقی نمانده و آنچه هست درباره اسطوره‌ها و تاریخ زمانهای پیش از او است، مطلبی درباره تاریخ زندگی طبیعی و اجتماعی و معنوی و ادبی او به دست نمی‌دهد.^{۲۸}

اتفاقاً دیوان شعر ثعالبی نیز در دست نیست. باخرزی که در دمیه‌القصر در ضمن شرح حال ثعالبی اظهار داشته که سفینه شعر او را در اختیار دارد، تنها مختصری از اشعار او را نقل کرده است. یا این وصف اطلاعات محدودی از زندگی ادبی و اجتماعی و شخصی ثعالبی را می‌توان از بازمانده آثار او بخصوص از چهار جلد یتیمه‌الدهر و دو جلد از تتمه‌الیتیمه که مهمترین آثار او است به دست آورد و آنچه بنظر رسیده است در زیر می‌آید.

خاندان عبدالملك ثعالبی

مورخان ظاهراً به پیروی از باخرزی که شاگرد و همسایه ثعالبی بوده است، نام وی را همراه با کنیه و نام پدر و جد و شغل و موطن آنان چنین ذکر کرده‌اند «ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعیل الثعالبی نیشابوری» محمد و اسماعیل پدر و جد عبدالملك نه در کتب تاریخ و نه در آثار ثعالبی معرفی نشده‌اند و شناخته نیستند جز آنکه به قرینه «ثعالبی» گفته می‌شود که فراء یعنی پوستین دوز و به گونه خاص پوست روباه دوز بوده‌اند و اگر تنها نامشان در تواریخ آمده به سبب اعتباری است که فرزندشان عبدالملك در فرهنگ و ادب و شعر کسب کرده است. همچنین از کلمه نیشابوری دانسته می‌شود که آنان از مردم این شهر بوده‌اند. کنیت ابومنصور نشان می‌دهد که شاید ثعالبی را پسری بنام منصور بوده است و در این صورت می‌بایست در دامان پدر تربیت و تعلیم یافته و از معاصران باخرزی باشد ولی باخرزی از نام منصور ثعالبی در میان ادبیا و شعرای زمان خود در دمیة القصر ذکری به میان نیاورده و دیگران نیز نامی از چنین شخصی نبرده‌اند.

در کتاب یتیمه الدهر ثعالبی^{۲۹} درباره امیر ابوالفضل عبیداله بن احمد المیکالی به این قطعه برمی‌خوریم که ابوالفضل میکالی درباره ثعالبی سروده است.

قد اتانی من صدیقی کلام	کلال و اتھن نظام
فسری فی القلب منی سرور	مطرب یعجز عنه المدام
مثل ما یرتاح شیخ بنات	حوله من جمعهن زحام
قدعا لله طویلا یرجی	خلقاً من نسله ما یرام
و اتاه بعد یاسه بشیر	
قال یا بشری هذا غلام ^{۳۰}	

۲۹. ج ۴، چاپ دوم کتابخانه مرکزی مصر، ص ۳۵۴

۳۰. از دوست کلامی به دستم رسید چون گوه‌های به هم پیوسته بر دلم چنان شادایی آورد که از باده چنان شادی نیاید چونان شادی مولای دوشیزگان که به گردش دختران در پیوسته‌اند —

این قطعه می‌رساند که ابومنصور تعالی پسرى که جانشین پدر گردد نداشته و از داشتن چنین پسرى مایوس بوده که ناگزیر چنین یاسى در سر پیرى دست مى‌دهد. و نیز مى‌توان چنین احتمال داد که اگر تعالی فرزندى به نام منصور داشته که به نام او کنیت ابومنصور برای تعالی حاصل آمده در کودكى از دست رفته بود و تعالی همواره در حسرت داشتن پسرى که جانشینش گردد، بوده است و جز این مختصر دربارهٔ خاندان تعالی از آثار به‌جای ماندهٔ او به‌دست نیامد.^{۲۱}

محیط پرورش تعالی

تعالی در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم در خراسان می‌زیست و در واقع باید او را از برآمدگان نیمهٔ دوم قرن چهارم شمرد که عصر دانش و ادب بود. رواج علم و ادب از دو قرن پیش از آن آغاز شده بود و در زمان حیات تعالی به حد کمال رسیده بود. در این دوره يك نوع مسابقه میان شاهان و امیران تواحی مختلف کشورهای اسلامی بخصوص در سرزمین ایران وجود داشت تا دانشمندان و شاعران و نویسندگان را در هر دو زبان فارسی و تازی گردآورند و در بزرگداشت آنان بکوشند و موجبات شوق آنان و همچنین طالبان علم و ادب را فراهم سازند. سامانیان به دانش و ادب پارسی توجهی خاص داشتند. دیلمیان پیوسته به ترویج دانش و ادب عرب و پارسی می‌پرداختند. آل‌زیار و مأمونیان هر يك در این راه می‌کوشیدند. آل سبکتکین خاصه در دورهٔ سلطان محمود غزنوی که می‌خواست از همه پیشی جوید بخصوص شاعران و نویسندگان را در دربار خود گرد می‌آورد و

از خداوند همواره می‌خواهد از نژاد او جانشینی برای او به‌دلخواه و از پس ناامیدی مژده رسانی درآید و بگوید مژدگانی که این پسرى است ۳۱. از یکی از اشعار تعالی برمی‌آید که وی کنیزکی صقلابی با چشمان آبی و غلامی هندی (شاید با چشمانی سیاه) داشته است. خاص‌الخاص، مطبعة سعادت مصر، چاپ اول، ص ۱۰۰۹.

چون بر ری و جبال نیز تسلط یافت به مدارس و اهل دانش هر دو ناحیت خراسان و ری دسترس داشت که جایگاه دانشمندان و شاعران و نویسندگان بودند. سلطان محمود گویا از فهم و دریافت زبان تازی بهره‌ی نداشت. دربار او محل تجمع شاعران و نویسندگان و منشیان پارسی‌گوی بود اما برادرش نصر بن ناصرالدین با زبان تازی آشنایی داشت و به همین سبب او نویسندگان و شاعران عربی را بیشتر مورد تشویق قرار می‌داد.^{۳۲} در این دوره علم و دانش خریدار بسیار داشت و قدرتمندان روز در هر ناحیه حتی به‌خاطر رقابتی که با دیگر صاحبان قدرت داشتند در پی جلب دانشمندان و ادیبان و تربیت جویندگان و طلاب یا استعداد علم و ادب بودند و مدارس و مکاتب برپا می‌داشتند.

نگاهی به چهار جلد کتاب یتیمه‌الدهر و دو جلد تتمه یتیمه‌الدهر ثعالبی و همچنین کتاب دمیة القصر باخرزی و مطالعه در احوال و اشعار شاعران و شمار بسیار آنان که نزدیک به هزارتن هستند، نشان می‌دهد که در این نواحی چه تعداد فراوان شاعر و نویسنده به زبان تازی (ولی غالباً پارسی نژاد) بوده‌اند.^{۳۳}

۳۲. ثعالبی در تتمه یتیمه‌الدهر (قسمت چهارم، ص ۲۳) در نقل اشعار ابوالحسن العبدلکانی از زوازنه (زوزنی‌ها) پدر ابومحمد عبدالکافی که خود شاعری بزرگ بوده گوید که شعر او همواره بر زبان دوامیر می‌رفته است. یکی مأمون بن مأمون خوارزمشاه و دیگر امیر صاحب الجیش ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین رضی‌الله تعالی عنهما و این خود نشانه شمردانی و شمرخوانی امیر نصر در زبان عرب بوده است.

۳۳. ابن خلکان در ترجمه‌العقاد محمد بن محمد الکاتب ص ۵۹۵ گوید: کتاب «فریده القصر و جریده العصر» ذیلی بر «زینة الدهر فی لطائف شعراء العصر» است که ابوالمعالی سعدبن علی الوراق الغطییری آن را در ذیل و تکملة «دمیة القصر و عصرة اهل العصر» باخرزی تألیف کرده، باخرزی نیز کتاب خود را ذیل یتیمه‌الدهر ثعالبی پرداخته و ثعالبی هم کتاب خود را ذیل کتاب «البارع» تألیف هارون المنجم تصنیف کرده است (ر. ک. مقدمه دمیة القصر چاپ مطبعة علمیه حلب، به سال ۱۳۴۸ هـ. به نقل از وقیات الاعیان).

همچنین محمد بن محی‌الدین عبدالحمید در مقدمه یتیمه‌الدهر (چاپ دوم کتابخانه کبری، مصر، به سال ۱۳۷۵) می‌گوید: ثعالبی کتاب «البارع» در اخبار

در چنین محیطی و با همه تشویق امرا و سلاطین و بزرگان عصر، طبیعی است که اشخاص مستعد به فراگرفتن علم و ادب روی آورند، از جمله خیل کثیر دانش‌طلبان، عبدالملک ثعالبی فرزند پوستین‌دوزی در نیشابور نیز به فرا گرفتن زبان تازی و مطالعه در رموز ادبی و محسنات شعری آن پرداخت و چنانکه قبلاً گفته شد در آغاز شغل معلمی و تعلیم دانش‌آموزان اختیار کرد و آنگاه در دستگاه امرا و وزرای ادب دوست راه یافت.

عبدالملک ثعالبی و خاندان میکال

از آثار ثعالبی بخصوص در یتیمه‌الدهر و همچنین مقدمه کتاب «فقه اللغة» و نیز از اخبار مورخان سلف چنین برمی‌آید که ثعالبی پس از آنکه در ادب‌زبان عرب دستی یافت جذب خاندان میکال «یا آل میکال» گردید که ریاست این خاندان در آن زمان برعهده امیر ابوالعباس اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن میکال متوفی به سال ۳۹۲ بوده است و پس از او نوبت ریاست خاندان به ابوالنصر احمد بن علی میکالی و پس از وی به فرزندش امیر ابوالفضل عبیداله بن احمد میکالی رسید که وی شهرتی افزونتر از گذشتگان خود در علم و ادب یافت. سران این طایفه علاوه از ریاست بر نیشابور و بیمق و نواحی اطراف، خود اهل فضل و ادب و دارای کتابخانه بودند و شعرا و ادبا و فقها را گرامی می‌داشتند و با آنان می‌نشستند و به محاضره و گفت‌وگوی ادبی و تاریخی و مبادله لطائف شعری می‌پرداختند. امرا و سلاطین نیز جانب احترام آل میکال را نگاه می‌داشتند و غالباً در مسافرت‌های خود بر باغها و خانه‌های ایشان وارد می‌شدند و مورد پذیرایی آنان قرار می‌گرفتند و یا از آنان می‌خواستند که مهمانان عالیقدرشان را، از جمله نمایندگان خلیفه را پذیرایی

شعرا تصنیف هارون بن منجم و کتاب طبقات الشعراء که شاعر بزرگ امیرالمؤمنین عبدالله بن المعتز تصنیف کرده، دیده و معتقد گشت که کتابی برای شعراء همزمانش مانند این دو کتاب تألیف کند.

کنند و آنان با ثروت و مکنت و امکاناتی که داشتند به خوبی از عهده انجام این تشریفات و پذیراییهای محتشمانه برمی آمدند. محتمل است که آنان از مقرری بگیران امرا و سلاطین نبودند ولی با این گونه پذیراییها و برعهده گرفتن هزینه های آن موجبات حفظ ریاست و اموال وسیع خود را در آن ناحیت و حتی شهرهای دورتر فراهم می آوردند.^{۳۴} بی گمان در انجام همین گونه تشریفات و مجالس بود که به حضور شعرا و لطیفه پردازان و اهل ادب تیار بود تا مجلس آرایبی کنند و رؤساء نیز به وجود ایشان تفاخر نمایند و عبدالملک ثعالبی در دستگاه آل میکال نیز چنین موقعیتی داشت.

ظاهراً پیوستگی بیشتر ثعالبی به خاندان میکال که نسب آنان را به بهرام گور می رساندند^{۳۵} در دوره ریاست ابوالفضل عبیدالله بن احمد میکالی بوده است زیرا آنچه در یتیمه الدهر و سایر آثار ثعالبی دیده می شود، مبادله اشعار و اخوانیات وی، در خاندان میکال تنها با این امیر است. امیر ابوالفضل و برادرش تا اواخر

۳۴. عتبی در ترجمه «تاریخ یمینی» ضمن وصف آل میکال شعری از ابو-الطمخان که گویا خود نیز از وابستگان همین خاندان بوده است، نقل می کند و می رساند که از خصوصیات این خاندان آن بوده است که پس از فوت رئیس و زعیم خاندان بلافاصله یکی دیگر که شایستگی بیشتر داشت به جای رئیس درگذشته می نشست و دیگران به گرد او چون ستارگان جمع می شدند و بدین ترتیب پیوستگی و دوام ریاست این خاندان قطع نمی گردید.

۳۵. آل میکال نام خاندانی قدیم به نیشابور و بسپق از احفاد میکال بن عبدالواحد بن جبریل بن قاسم بن یکر بن دیواستی سوز بن سوز بن سوز بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور و فرزند او شاه بن میکال است و از این دوده است امیر ابوالعباس اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن میکال و پسر ابو-العباس اسماعیل ابو محمد عبدالله است و ابوالعباس در سنه ۳۹۲ درگذشته است و او رئیس نیشابور بود و املاک خویش وقف بر خیرات و مبرات کرد و نیز از این خاندان است امیر احمد بن علی بن اسماعیل میکالی و فرزند او امیر عالم ابوالفضل عبیدالله بن احمد، صاحب کتاب «المنتحل» یا «المنتخب» و کتاب «مغزون الیلافة» و غیر آن و او صاحب نظم و نثر بوده و او را دیوان رسائل است و پسران او امیرحسین و امیرعلی و امیراسماعیل بوده اند.....

(لغت نامه دهخدا ذیل آل میکال)

دوره سلطان محمود غزنوی همچنان ریاست بر نیشاپور و بیسحق داشته‌اند اما در اواخر دوره سلطان محمود که مصادف با وزارت حسنک وزیر بود اموال آنان را چنانکه شیوه کار سلطان محمود بود، از آنان گرفتند و طبعاً وضعی ناپسامان یافتند ولی پس از مرگ سلطان محمود و سقوط سلطان محمد (امیر محمد) و در آغاز سلطنت سلطان مسعود بار دیگر این خاندان به مقام و منزلت پیشین باز گشتند. ۲۶

چنانکه قبلاً اشاره شد عبدالملک ثعالبی اجازت یافت تا در

۳۶. در وصف مجلسی که هنگام ورود سلطان مسعود به نیشاپور در باغ شادیاخ آراستند ابوالفضل بیسقی در تاریخ خود چنین آورده است:

«.... قاضی صاعد گفت: سلطان (مسعود) چندان عدل و نیکوکاری در این مجلس ارزانی داشت که هیچ‌کس را جایگاه سخن نیست، مرا یک حاجت است اگر دستوری باشد تا بگویم که روزی پس همایون است و مجلسی مبارک. امیر گفت: قاضی هرچه گوید صواب و صلاح در آن است. گفت: ملک‌داند خاندان میکائیلیان خاندانی قدیم است و ایشان در این شهر مخصوص‌اند و آثارشان پیدا است و من که صاعدم پس از فضل و خواست ایزه عن ذکره و پس از برکت علم از خاندان میکائیلیان برآمدم و حق ایشان در کردن من لازم است. و برایشان که مانده‌اند ستمهای بزرگ است از حسنک و دیگران، که املاک ایشان موقوف مانده است و اوقاف اجداد و آباء ایشان هم از پر کار افتاده و طرّق و سبیل آن بگردیده. اگر امیر ببیند در این باب فرمانی دهد چنانکه از دیانت و همت او سزد تا بسیار خلق که از ایشان از پرده بیفتاده‌اند و مضطرب گشته‌اند بنوا شوند و آن اوقاف زنده گردد و ارتفاع آن به طرّق و سبیل رسد. امیر گفت رضی الله عنه: سخت صواب آمد. آنکه اشارت کرد به قاضی مختار بوسعد که اوقاف که از آن میکائیلیان است به‌جمله از دست متغلبان بیرون کند و به معتمدان سپارد تا اندیشه آن بدارد و ارتفاعات آن را حاصل می‌کند و به سبیل و طرّق آن میرساند. و اما املاک ایشان حال آن بر ما پوشیده است و ندانیم که حکم بزرگوار امیر ماضی پدر ما در آن برچه رفته است. بوالفضل و بوابراهیم را پسران احمد میکائیل و دیگران را به دیوان باید رفت نزدیک بوسهل روزنی و حال آن به شرح باز نمود تا با ما بگوید و هرچه فرمودنی است از نظر فرموده‌آید.... و جمله کسان و پیوستگان میکائیلیان به دیوان رفتند و حال باز نمودند.... و بوسهل حقیقت به امیر رضی الله عنه بازگفت و املاک ایشان باز دادند و ایشان نظری نیکو یافتند.

(تاریخ بیسقی چاپ دانشگاه مشهد تصحیح دکتر فیاض سال ۱۳۵۰ صص

کتابخانه ابوالفضل میکالی راه یابد و به استفاده از کتب او آغاز و در همان کتابخانه کتاب «فقه اللغة» را تدوین و به ابوالفضل عبیداله میکالی هدیه کرد. عبدالملک ثعالبی در کتاب «احسن ما سمعت من النظم و النثر» (چاپ دوم، کتاب فروشی محمودیه میدان جامع ازهر، ص ۴۳) آورده است: يك سخن نویسنده کتاب (ثعالبی) برای امیر ابوالفضل میکالی:

سبحان ربی تبارک الله ما
مثل کلام الامیر سیدنا
و ابوالفضل درباره مؤلف کتاب (ثعالبی) چنین گفته است:
انی اری الفاظک الفرا
لک المکارم الحر یا من غدت
همچنین ثعالبی در مقدمه فقه اللغة که این کتاب را به ابوالفضل میکالی تقدیم می کند درباره او این بیت را می آورد.

هیسات لایاتی الزمان بمثله
ثعالبی از شعر شناسی ابوالفضل میکالی وصف می کند و او را تشویق و تحسین می کند بدین سان که در یتیمه الدهر آورده که بیت شعری از صاحب بن عباد بر امیر ابوالفضل خواندم، گفت آیا می دانی صاحب بن عباد مضمون این بیت را از کجا گرفته؟ گفتم نمی دانم. شعری را بر خواند که قریب به همین مضمون داشت. گفتم برقرار باد مولای ما امیر! که بهره یی فراوان از تخصص در شعر و شناخت مضامین و اقتباسها و سرقتهای شعرا از یکدیگر دارد.^{۳۷} عبدالملک ثعالبی گاه در یتیمه الدهر اشعار شاعرانی را از قول ابوالفضل میکالی نقل می کند.

همچنین باب هشتم یتیمه الدهر را به ذکر امیر ابوالفضل اختصاص داده است و در همان باب پاره اشعار که امیر ابوالفضل از اخوانیات برای ثعالبی سروده و یا در جواب او گفته می آورد، امیر ابوالفضل، ثعالبی را در شعر برادر خطاب می کند و در وصف او چنین می سراید.

اذ غاب یوما لم ینب عنه شاهد
وان شهد ارتاحت الیه المشاهد

(اگر نباشد روزی، کس جای او نگیرد
و اگر باشد راحت بخش دیدگان است)
و در جای دیگر امیر ابوالفضل، ثعالبی را دوست می خواند.^{۳۸}
ثعالبی فصل دهم یتیمه الدهر را که فصل پایانی است به
شعرائ نیشابور اختصاص داده و چون نتوانسته است همه
شاعران را یاد کند عذر می طلبد و کتاب را در اختیار
امیر ابوالفضل می گذارد تا هر شاعر که او پسندد و نامش در
یتیمه الدهر نیامده باشد آن نام را بر کتاب بیفزاید.
امیر ابوالفضل نیز نام ابوالحسن علی بن احمد را از خود
افزوده است.

عبدالملك ثعالبی بجز کتاب فقه اللغة نسخه کامل شده کتاب
«سحر البلاغه و سر البراعه» را نیز به ابوالفضل میکالی تقدیم
کرد و خود در مقدمه این کتاب چنین آورده است: «دو نسخه از
این کتاب را نگاشتم که هر دو با هم اندک تفاوتی داشتند یکی را
به شیخ الرئیس احمد بن الحسن الحمدانی اهدا کردم و دومی را
به صاحب الجیش ابن عمران موسی بن هارون کروی تقدیم
داشتم. و این نسخه سوم که جامع بین آن دو است و نوادر و
ظرایفی بر آن افزوده شده و منقح و مهذب گشته تقدیم کتابخانه
امیر یگانه ابوالفضل عبیداله بن احمد میکالی می کنم که خداوند
عمرش را دراز کند.»^{۳۹}

کتاب دیگری به نام «ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب»
را نیز به کتابخانه امیر ابوالفضل تقدیم داشته و برای خفض
جناح می افزاید که من در واقع تقدیم عود به مردم هند و تقدیم
مشک به ترکان ختا و چین کرده ام و در این باره شعری از
ابوالفتح بستی می آورد که شاعر برای ثعالبی خوانده است و
حاصل این شعر این است که در واقع من چون باغبانی هستم
که میوه باغ صاحب باغ را به وی هدیه می دهد و این خود رسمی در

۳۸. همین مقدمه ص هفده.

۳۹. ص ۶. سحر البلاغه، چاپ اول، دانش، مطبعه ترقی.

میان یاغبانان است. ۴۰ ثعالبی در این گفته خود این معنی را می‌رساند که این همه از کتابخانه ابوالفضل است و حاصل اجازه‌یی که به ثعالبی داده است که از کتابخانه وی سود جوید. عبدالملک ثعالبی در ذیل نام ابوحفص عمر بن علی المطوعی گوید: وی شاعر و ادیب و در خدمت ابوالفضل میکالی بود من (ثعالبی) کتابی برای ابوالفضل نگاشتم بنام «افضل من اسمه فضل» ابوحفص نیز کتاب دیگری با توجه به کتاب من پرداخت بنام «احمد من اسمه احمد». ۴۱

دیگر معاشران ثعالبی

ثعالبی با ارتباط با خاندان میکال و بخصوص امیر ابوالفضل میکالی یا ادبای بنام و شاعران چیره‌دست و همچنین بزرگان و سران کشور مربوط شد و نشانه‌های این آمیزشها و مبادلات ادبی را در آثار ثعالبی بخصوص در یتیمه‌الدهر که تذکره شاعران و نویسندگان هم عصر او است می‌توان یافت و ما تا جایی که در حوصله این مقدمه است از آن یاد می‌کنیم.

ثعالبی و ابوبکر خوارزمی

چنانکه در پیش گفته شد ابن‌الانباری در «نزهة الالباء» آورده است که ثعالبی از خرمن ادب ابوبکر خوارزمی خوشه چینی کرده است. در آثار ثعالبی بخصوص در یتیمه‌الدهر و تتمه الیتیمه بارها از ابوبکر خوارزمی شعر روایت شده است.

عبدالملک ثعالبی در باب چهارم از جلد چهارم کتاب یتیمه‌الدهر فی غرر فضلاء خوارزم شرح حال ابوبکر محمد بن

۴۰. فقیه الباغ قد ینهدی لمالکه برسم خدمته من باغه التحفا

(مقدمه کتاب ثمار القلوب، طبع قاهره، سال ۱۳۲۶).

۴۱. یتیمه‌الدهر، ص ۴۲۸ (باب نهم).

العباس خوارزمی را به تفصیل آورده است. ما برای رعایت اختصار خلاصه‌یی از آن را ذکر می‌کنیم تا محیط زندگانی شعرا و نویسندگان هم‌عصر عبدالملک تعالی که محیط پرورش او بوده است روشنتر گردد.

عبدالملک تعالی دربارهٔ ابوبکر خوارزمی چنین گوید: اصلش از طبرستان و مولد و نشأتش در خوارزم بود. او را طبری می‌نامیدند و به خوارزمی مشهور و به طبرخزی^{۴۲} ملقب بود. در جوانی از وطنش دور شد و در نواحی عراق و شام از بزرگان ادب، علم آموخت تا خود یگانهٔ زمانه در شعر و ادب گشت. بسا سیف‌الدوله دیدار کرد و به خدمت او درآمد، آنگاه روی به سوی شرق نهاد و به بخارا رفت. پس از چندی به نیشابور آمد و به امیر ابونصر احمد بن علی میکالی پیوست و در مدح او اشعار بسیار سرود و از او نکوینها دید. آنگاه آهنگ سیستان کرد و نزد والی‌اش ابوالحسن محمد طاهری موقعی ارجمند یافت و او را مدح گفت و صلت گرفت. سپس با او اختلاف حاصل کرد و او را هجا گفت و مدتی در حبس او بود. به طبرستان رفت آنگاه به نیشابور آمد، سپس به اصفهان به حضور صاحب‌بن‌عباد درآمد و با مدحی که از او کرده بود با او دیدار کرد و در این کار موفق بود^{۴۳} و در شمار مصاحبان صاحب درآمد و نزد عضدالدوله در

۴۲. طبرخزی یعنی طبری و خوارزمی و این خود رسمی است در زبان عرب که هرگاه کسی به دو ناحیه منسوب باشد آن نسبت را بدین‌سان ترکیب و مخلوط می‌کنند که در واقع علامت اختصاری دو ناحیت است و به این ترکیب «نحت» (ن-ح-ت) می‌گویند. تعالی در اسرار العربیه که به دنبال فقه اللغه چاپ شده (چاپ سال ۳۸ هـ. ق.) گوید: عرب دو کلمه گاه سه کلمه را در هم می‌آمیزد و این نوعی اختصار است چنانکه گفته‌اند رجل عیشمی که منسوب به عید شمس است خلیل سروده است:

اقولها و الدمع جار الم یخزنك حیمله المنادی
مقصود از حیمله گفتار حی علی الصلوة است.
(اسرار العربیه، ص ۳۰۹.)

۴۳. در تواریخ از ابوبکر خوارزمی علاوه از شاعری و چیره دستی در شعر و ادب سخن از قدرت شگرف حافظه او در حفظ اشعار عرب می‌رود از جمله نوشته‌اند: «آنگاه که صاحب بن‌عباد به ارجان بود ابوبکر خوارزمی قصد دیدار ←

شیراز نیز تقرب یافت و از او مال بسیار به صلت گرفت و در اواخر ایام به نیشابور مقیم گشت و در این شهر ضیاع و عقار تهیه دید و تدریس می کرد و مورد توجه ادیبان و حکام بود. روزهای خود را میان مجالس درس و محافل انس بخش کرده بود. ابوبکر را به سبب هجوی که ابوالحسن عتبی را کرده بود فرو گرفتند و مصادره کردند وی از نیشابور گریخت و ناشناس به محضر صاحب به گرگان شتافت و به او پناه آورد. چنین اتفاق افتاد که ابوالحسن عتبی کشته شد. ابوبکر به نیشابور باز گشت و در این وقت همه بانظر احترام به او می نگریستند و کارش بالا گرفت تا وقتی که هدف اعتراضات و عیب جوییهای بدیع الزمان همدانی قرار گرفت و با مبارزه جوییها و فخر فروشیها و خرده گیریهای او مواجه گشت. همدانی را بزرگانی که از زبان ابوبکر خوارزمی می شناسیدند یاری دادند. ابوبکر با وضعی رویاروی گشت که هرگز آنرا پیش بینی نکرده بود و در این مسابقات و مناظرات و گفتگوهای ادبی شکسته شد و بی پر و بال و افسرده حال گشت. سال عمر او هم چندان نپایید و قضای الهی او را در ربود و این به شوال ۳۸۳ بود و تولدش به سال ۳۲۳ اتفاق افتاده بود.^{۴۴}

هنگام مرگ ابوبکر خوارزمی، ثعالبی مردی ۳۳ ساله بود و خوارزمی چنانکه ثعالبی گفته قسمتی از وقت خود را به

صاحب کرد و گویند به یکی از درباریان صاحب گفت که به ابن عباد بگوید که مردی از ادبا برادر است. صاحب پیام داد که من برتن خویش الزام کرده ام تا ادیبی بیست هزار بیت از بر نداشته باشد نپذیرم. ابوبکر گفت از صاحب بپرسید بیست هزار بیت از مردان یا زنان، صاحب گفت این مرد ابوبکر است و او را بار داده. (لفت نامه دهمخدا) سایر مورخان بیش از این هم به مبالغه گفته اند که به نظر افسانه پرداز می آید و گواه افسانه بودن این حکایت همین است که ثعالبی که هم عصر وی و با او معشور بوده و شرح حال او و رفتنش را نزد صاحب ذکر کرده چنین مطلبی را بیان نداشته، ولی این همه گواه بر این است که ابوبکر اشعار بسیار در حفظ داشته و ثعالبی نیز سواره بر این روش به حفظ اشعار متقدمان و هم عصران می پرداخت.

۴۴. ترجمه و نقل به اختصار: باب چهارم از جلد چهارم یتیمه الدهر فی غرر

فضلاء خوارزم، صص ۹-۲۴۸.

تدریس مصروف داشته و با توجه به این نکته که ثعالبی شرح حال هیچ شاعر و نویسنده و ادیبی را با چنان تفصیل و ذکر جزئیات نیاورده^{۴۵} و در یتیمه‌الدهر بسیاری از آثار شعرا را از او شنیده و آموخته و نقل می‌کند، این سخن ابوالبرکات عبدالرحمن بن محمد انباری متوفی به سال ۵۷۷ هجری درست می‌آید که ثعالبی از ابوبکر خوارزمی کسب معرفت کرده و در نزد او تلمذ داشته است، چه ابوبکر تا پیرانه سر به شغل تعلیم و تدریس در نیشاپور اشتغال داشته و به حفظ اشعار عرب معروف بوده، حالی که ثعالبی در آن ایام خود جوانی بوده است و به قرینه شرح حال مفصلی که از حوادث زندگی ابوبکر نوشته با او سخت محشور بوده است. چنین می‌نماید که عبدالملک ثعالبی نه تنها از سخندانی و ادب ابوبکر خوارزمی بهره گرفت که از زندگی پرفراز و نشیب وی نیز پند آموخته بود. بنابراین آنچه ثعالبی آورده ابوبکر خوارزمی در بخارا با ابوعلی بلعمی و در سیستان با ابوالحسن محمد طاهری والی آن دیار پس از تقرب اختلاف حاصل کرد و به بدگویی از آنان پرداخت و از آنان کناره گرفت. در نیشاپور تاش حاجب را سرزنش کرد و چنانکه دیدیم ابوالحسن عتبی را هجا گفت تا مالش را مصادره کردند و از نیشاپور بگریخت. وی همواره در هواخواهی امیران آل بویه تعصب می‌ورزید و بر امرا و سلاطین خراسان خرده می‌گرفت و زبان خود نگاه نمی‌داشت و به سبب آزادگی‌ها و بی‌پروایی‌ها در زندگانی دچار مشکلاتی می‌شد و سرانجام در پایان عمر در برابر رقیب خود (بدیع‌الزمان همدانی) بی‌یار و غمخوار بماند و بمرد.

عبدالملک ثعالبی از زندگانی ابوبکر خوارزمی در سراسر زندگانی خود پند آموخته و کوشید تا در دل هر کسی که با او روبرو می‌شود راهی باز کند و با تحسین و تجلیل از او وی را در شمار دوستان خود درآورد و هیچ‌کس را با نیش قلم و زخم زبان از خویش ترنجانند و این روش را در همه حال رعایت می‌کرد و

۴۵. و ما نیز خلاصه ترجمه آن را از آن جهت آوردیم که به گمان ما محیط زندگانی ثعالبی و دیگر ادبای آن عصر را بخوبی نمایان می‌سازد.

شاید به همین سبب همواره مورد محبت بزرگان و امرا و شعرا و نویسندگان باقی ماند و از بدگویی و انتقاد رقیبان و حسودان برست. ابوالفتح بستی درباره او گفت:

اخ باب احسانه مطلق و باب اساءته مغلوق^{۴۶}

ثعالبی و بدیع الزمان همدانی

ثعالبی در باب پنجم از کتاب یتیمه الدهر از وی چنین یاد می‌کند:

ابوالفضل احمد بن حسین بدیع الزمان آیتی در فضل و ادب و نوآوریها بود. مردی خوش روی و سبک جان و خوش جوش و کریم و اهل دوستی و دوست داشتنی، از همدان به سال ۳۸۰ بیرون آمد حالی که جوان سال بود. نزد علی ابوالحسن بن فارس علم آموخت و هرچه او داشت از وی فرا گرفت. آنگاه به حضور ابوالقاسم صاحب بن عباد رسید سپس به گزرگان سفر کرد و مدتی در آنجا بماند. هنگامی که اسماعیلیه در آن حدود بودند از آنان بهره معنوی گرفت و از مخصوصان ابوسعید محمد بن منصور که خدا او را یاری دهد بود و چون عزم نیشابور کرد ابوسعید او را یاری داد که به سال ۳۸۲ به نیشابور آمد و چهارصد مقاله در این شهر نگاشت که آن همه را به ابوالفتح اسکندری^{۴۷} و جز او نسبت داده است. سپس مناظرات و مشاجراتی میان او و ابوبکر خوارزمی در گرفت و در این سال خوارزمی درگذشت و همدانی در جهان آن روز بی رقیب گشت. همه خواستار دیدار و محضر او بودند و نیز به همه جا می‌رفت و هنرهای خویش می‌نمود و تکیه‌ها می‌دید و روزگاری خوش داشت.

بدیع الزمان به سال چهل از عمر رسید که خداوند او را فرا خواند و درگذشت. بسیار بر او گریستند و در ثناء او گفتند.

۴۶. احسن ما سمعت، همان، ص ۳۱.

۴۷. ابوالفتح اسکندری، نامی معمول و مفروض است که بدیع الزمان همدانی مقامات خود را غالباً از او نقل می‌کند.

وی بمرود ولی نامش نمرود.»

ثعالبی از بدیع الزمان اشعاری را نقل می‌کند که وی برای او برخوانده است و از جمله شعرش در مدح سلطان محمود غزنوی است. هرچند ثعالبی چند بار شعرهایی از شاعران مختلف که از بدیع الزمان شنیده در یتیمه‌الدهر آورده ولی چنین به نظر نمی‌رسد که روابط نزدیک و محاضره بسیار با او داشته آنگونه که با ابوالفتح بستنی نزدیک بوده است.

ثعالبی و ابوالفتح بستنی

ثعالبی در باب ششم یتیمه‌الدهر^{۴۸} دربارهٔ ابوالفتح بستنی چنین گوید: «ابوالفتح علی بن محمد الکاتب البستی، از خداوند بقای او را می‌خواستم تا دیدارش نصیبم گردد که آرزومند بودم نزدیک او باشم آن‌چنان که بهشت را آرزو کنند، هرچند آن را ندیده باشند تا اینکه به حکم قضا و قدر به آرزوی خود رسیدم. ابوالفتح بستنی بر نیشابور چون ماه پرتو افکند و چشمها را روشن ساخت. او را دیدم که دریای ادب بود. گویی نظم و نثر بر او وحی و الهام می‌شد و این همه همراه بود با علوم بسیار که از آن سهمی بی‌شمار با خود داشت و بهره فراوان از آن می‌گرفت. پیوند ادب و هنر ما را با هم نزدیک ساخت که از خویشاوندی و نسب نیرومندتر است. بستنی در سه سفری که به نیشابور کرد، من (ثعالبی) از سخن زیبا و محضر نیکو و حسن معاشرت او با شادمانی و موانست بسیار استفاده می‌کردم و چون در نزد او بودم گویی از نعیم بهشت برخوردار بودم و از میوه‌های بی‌همتای درخت پر بار هنرش برمی‌چیدم و از نکته‌پردازی‌های او بهره‌مند می‌گشتم. و چون از نیشابور دور می‌شد نامه‌های خود را از من دریغ نمی‌داشت و هرگز از نشانه‌های مهرش و کرامت و فایش تهی دست نبودم.»

ثعالبی این اشعار دوستانه را که ابوالفتح بستى درباره او سروده در یتیمه الدهر آورده است.

قلبی مقیم بنشاپور عند اخ
ما مثله حین تستقری البلاد اخ
له صحائف اخلاق مهذبیه

منها الحجی والعلی والطرف منتسخ^{۴۹}

و نیز درباره ثعالبی شعری گفته است که چنین آغاز می شود.

اخ لی زکی النفس والاصل والفرع
یحل محل العین منی و السمع
یا وعظ عن عقل و آنس من هوی
وارفق من طبع و انفع من شرع^{۵۰}

همچنین ابوالفتح بستى در قطعه دیگر درباره ثعالبی سروده است.

اذا نسی الناس اخوانهم

و خان الموده خواتمها

فعندی لاخوانی الغائبین

صحائف ذکرك عنوانها^{۵۱}

ثعالبی در باب ششم یتیمه الدهر (ج ۴، ص ۳۲۰) گزیده بی

۴۹. دلم در نیشاپور نزد برادری است

که چون در همه شهرها بگردند چون او بی نیابند

او راست صحیفه‌هایی پاک از خوی تیکو

و از مهربانی و بزرگواری حالی که این جوانمردیها دیگر از میان رفته است.

۵۰. برادرم که نهادش از پای تا به سر پاک است

اوست به جای چشم من و گوش من

از خرد پند آموزتر و از محبت دلنوازتر

و از طبیعت ملایمتر و از شرع سودمندتر

۵۱. چون مردمان برادران خود را به دست فراموشی دهند

و نامردان به دوستی و محبت خیانت ورزند

در نزد من از برادران غائب

صحیفه‌هایی هست که یاد تو عنوان آنهاست

از آثار ابوالفتح بستنی را آورده است. ۵۲

ثعالبی و ابونصر سهل بن مرزبان

ثعالبی از چند تن به عنوان مصاحب و دوست نام می برد که از آن جمله اند. ابونصر سهل بن مرزبان. نام این شاعر در کمتر کتب تاریخ رجال آمده ولی ثعالبی در یتیمه الدهر چنین گفته است: اصلش از اصفهان و زادگاهش قائن و اینک مقیم نیشاپور است. نکته هایی که در زیر می آید نشانه همکاری و دوستی ها و حتی مطایبات میان این دو شاعر و نویسنده است. ثعالبی از سهل مرزبان درخواستی کرده بود و چون در انجامش تأخیر روی نمود این قطعه را برای او فرستاد:

حاجیت شمس العلم قردالعصر

ندیم مولانا امیر نصر

ماحاجة لاهل كل مصر

فی كل مدار و كل قصر

به تباع فی الاسواق بعد العصر ۵۳

ابونصر سهل بن مرزبان این قطعه را چنین پاسخ گفت:

۵۲. از جمله این قطعه را از ابوالفتح بستنی درباره اشتقاق کلمه «صوفی»

آورده است.

تنازع الناس فی الصوفی واختلفوا قدماً و ظنوه مشتقاً من الصوف

و لست انعل هذا اسم غیر فتی صافی فصوفی حتی لقب الصوفی

دربار واژه صوفی از دیرباز اختلاف کرده اند

و گمان برده اند که ریشه در صوف (پشمینه) دارد

من این نام را به کس روا نمی دانم جز بر جوانمردی

پاک نهاد که صفا یافت تا صوفی نام گرفت

۵۳. از آفتاب دانش و یگانه زمانه درخواستی کردم

او که همنشین مولای ما امیرنصر است

نیازی نیست براه مردم هیچ شهری

در هیچ خانه یا در هیچ کوشکی

که به پایان روز در بازار خرید کند

که اشارتی است بر این نکته که چون وقت کاری بگذرد نیازی باقی نخواهد ماند

یا بحر اداب بغیر جزر
 وحظه فی العلم غیر نزر
 حرزت ماقلت و کان حرزی
 أن الذی عنیت دهن البزر
 یعصره ذو قوۃ و أزر^{۵۴}

عبدالمک ثعالبی در یتیمه الدهر (ج ۲ ص ۳۸۰) درباره اشعار ابونصر عبدالعزیز بن محمد ثباته می گوید که ابونصر سهل بن مرزبان اولین کسی بود که دفتر اشعار وی را به خراسان آورد و سهل خود هنوز در گرد راه بود که آن را به ارمغان از سفر برای من فرستاد.

و نیز ثعالبی در یتیمه الدهر آورده است که من در کتابخانه امیر ابوالفضل عبیداله بن احمد میکالی به کتاب حجیمی از شعر غویری (ابوالحسین) و به خط او که از نزدیکان صاحب بود برخوردیم و آن را به عاریت گرفتم. سپس من و ابونصر سهل بن مرزبان در انتخاب اشعاری که واجد شرایطی بودند که برای درج در یتیمه الدهر بر آن متعهد شده بودم تفحص کردیم و بسیار کم یافتیم. ثعالبی می افزاید که غویری بسیار شعر بود اما کمتر مدح سروده بود^{۵۵} و شعری از او یاد می کند در عذرخواهی از افراط در میگساری و ترک ادب که سوگندهایی که در شعر آورده درخور توجه است:

بالله رب السماء	بخاتم الانبیاء
بسیک الاوصیاء	بزوجته الزهراء
بالبیت و البطحاء	بالقبر فی کربلاء

۵۴. ای دریای ادبها که جزرش فرو نمی برد
 و بهره اش از دانش کاستی نمی پذیرد
 آنچه گفتم دریافتم و آن را نصب عین ساختم
 آن را که خواستی روغن دانه بود
 که فردی نیرومند از آن عصاره برگیرد
 بندر و برز هر دو به معنی دانه است

یتیمه الدهر ج ۴ ص ۳۹۴

۵۵. گویی ثعالبی این را نقص آن دیوان شعر می دانسته که در آن عصر بازار مدینه سرایی سخت رایج بود.

حلفت والی ذنب
و لیس لی من شفیع
فکن محقق ظنی

الذنب للمصهباء
الیک غیر رجائی
یا غرة الوزراء^{۵۶}

همچنین تعالی در مورد اشعار ابن بایک از منتخباتی که ابونصر سهل بن مرزبان از آن برداشته برای ثبت در یتیمه‌الدهر استفاده کرده و می‌افزاید که این عادت و خوی ابونصر بن مرزبان است که از اشعار شاعران گزینشهایی می‌کند و نیز تعالی اشعار بسیاری دیگر از شاعران را به روایت سهل بن مرزبان در یتیمه‌الدهر نقل کرده است که این همه گواه بر همکاری سهل بن مرزبان با تعالی است.

تعالی گوید که سهل بن مرزبان روزی از پی مزاح به من گفت: ان من الشعراء من شلشل^{۵۷} و منهم من سلسل^{۵۸} و منهم من قلقل^{۵۹} و منهم من بلبل^{۶۰}. می‌گوید شعرا بعضی شلشل و عده‌یی سلسل، برخی قلقل و پاره‌یی بلبل می‌کنند. در آخرین گروه که (بلبل) می‌کنند نظر به تعالی داشته است. از آنچه که گذشت چنین به نظر می‌رسد که همکاری و هم‌نشینی تعالی با ابوسهل بن مرزبان در کتابخانه ابوالفضل میکالی و شاید در خدمت امیر نصر بن ناصرالدین بوده است.

۵۶. به خداوند آسمان
به سرور اوصیا
به کعبه و بطحا
سوگند می‌خورم که گناه از من نبود
مرا دستگیری نیست
گمان مرا راست بیاور

به خاتم پیامبران
به همسرش زهرا
به قبری که در کربلاست
که آن گناه از صیباست
به نزد تو بجز امین
ای برگزیده وزرا

۵۷. منظور اعیانی است که گفت:
وقد أرواح الی العانوت یتبعنی

شاو مثل شلول شلشل شول

۵۸. مقصود مسلم بن ولید است که گفت
سلت و سلت ثم سل سلیلها

فاتی سلیل سلیلها مسلولا

۵۹. منظور متنبی است که گفت
قللت بالهم الذی قلقل الحشا

قلقل عیس کلین قلاقل

۶۰. و در این قسمت منظور تعالی است که در شعر خود گفته

و اذ البلابل اقصحت بلغاتها فایف البلابل یا احتساء بلابل

(ر. ک. «لطایف المعارف» تعالی تحقیق ابراهیم ابیاری - حسن کامل

الصیرفی، چاپ دارالاحیاء الکتب العربیه، رمضان ۱۳۷۹، ص ۱۳.)

همچنین ثعالبی در یتیمه الدهر (جلد ۴ ص ۴۵۰) می‌گوید در محضر ابوالفضل میکالی با ابو محمد عبدالله بن محمد العبدلکانی آشنایی حاصل کرد و شعرهایی از خود بر ثعالبی خواند که ثعالبی آنها را از قول او و از گفته ابو الفضل میکالی نقل می‌کند که نمونه‌یی از هم‌نشینی و آشنایی با شعرا در محضر ابوالفضل میکالی است.

همچنین ثعالبی با ابو حفص عمر بن علی المطوعی در دستگاه امیر ابوالفضل میکالی گفت و شنید ادبی داشت. ثعالبی کتابی برای ابوالفضل نگاشت بنام «افضل من اسمه الفضل» ابو حفص در اقتضای ثعالبی کتاب دیگری درباره پدر امیر ابوالفضل احمد بن میکال نگاشت با این عنوان «احمد من اسمه احمد»^{۶۱} و نیز مطوعی درباره ثعالبی این شعر را سروده است.

كلام ابی منصور فیه عذوبه
ینوب عن الماء الزلال لمن یظما
فروى متی فروى بدایع نظمه
وتظماً اذ لم نروى له نظماً^{۶۲}

ثعالبی در دستگاه امیر نصر بن ناصرالدین و خاندان سبکتکین

ثعالبی نیشابوری در زمان سلطنت محمود غزنوی و فرزندش سلطان مسعود می‌زیست ولی چنانکه از آثار ثعالبی برمی‌آید و همچنین در مقدمه غرر السیر دیده می‌شود وابسته به امیر نصر بن ناصرالدین فرزند سبکتکین و برادر سلطان محمود و سپهسالار و صاحب‌الجیش او بود. این امیر مدتی والی نیشابور و مقیم آن ناحیه بود، سپس به غزنه آمد تا به سلطان محمود نزدیکتر باشد و

۶۱. یتیمه الدهر ص ۴۲۴.

۶۲. در کلام ابومنصور عذوبتی است

که گویی آب زلال است تشنگان را

آنگاه که نظم شگرف او را روایت می‌کنیم، سیرابیم

و اگر روزی شعر او را روایت نکنیم چه عطشانیم

و از این شعر برمی‌آید که مطوعی راوی اشعار ابومنصور ثعالبی نیشابوری بود و از ادب او بهره می‌گرفت.

در جنگهای او چه در ایران و چه در هندوستان شرکت جوید.
امیر نصر بن ناصرالدین در میان امرای غزنوی به ادب پروری
و خوش رفتاری با دانشمندان و گویندگان شهره بود، حتی
فردوسی شاعر بزرگ ایران که از دربار محمود رمیده و
رنجیده خاطر بود از امیر نصر انتظار داشت تا اثر شگرف او را
به برادرش محمود بشناساند و او را بر آن دارد که بر آن ارج
نهد. ۶۳

تعالی که در نیشابور می زیست در دستگاه ابوالمظفر امیر

۶۳. فردوسی در آغاز پادشاهی اشکانیان از سلطان محمود و برادرش ابوالمظفر
نصر بن ناصرالدین به نیکی یاد می کند و آنان را می ستاید:

کنون پادشاه جهان را ستای
به رزم و به بزم و به دانش گرای
سرافراز محمود فرخنده رای
کز ویست نام بزرگی بجای
و سپس از برادرش امیر نفسی نام می برد:

جهاندار سالار او میر نصر
کز و شادمان است گردنده عصر
دریغش نیاید ز بخشیدن ایچ
تسه آرام گیرد به روز بسیج
و سپس هردو را به اتفاق می ستاید:

جهان تا جهاندار محمود باد
و زو بخشش و داد موجود باد
سپهدار چون ابوالمظفر بود
سر لشکر از ماه برتر بود
که پیروز نام است و پیروز بخت
همی بگذرد تیر او بر درخت

(شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو ج ۷، ص ۱۱۳.)

همچنین فردوسی در آغاز داستان خسرو و شیرین از بدگویان و بخت بد
خویش می نالد و چنین می سراید:

چنین شهریار و بخشنده بی
بگیتی ز شاهان درخشنده بی
نکرد اندر این داستانها نگاه
ز بد گوی و بخت بد آمد گناه
حسد کرد بد گوی در کار من
تبه شد بر شاه بازار من
چو سالار شاه این سخنهای نغز
بخواند ببینند به پاکیزه مغز
ز گنجش من ایدر شوم شادمان
کز او دور بسا بد بدگمان
وز آن پس کند یاد بر شهریار
مگر تخم رنج من آید ببار

(شاهنامه، همان چاپ ج ۹ ص ۲۱۰)

به نظر ما یکی از دلایل اینکه غررالسیر مدتها بی نام و نشان مانده و نسخ
این کتاب انتشار نیافته، این است که نصر بن ناصرالدین در همان سالها (به سال
۴۱۲) درگذشت و سلطان محمود در سیاست خود جانب مخالفت با افتخارات ملی
ایرانیان را در پیش گرفت که خود ترک نژاد بود و با امیران ایرانی از قبیل سامانیان،
الزیار رقابت داشت و در پی آن بود که ضمن کسب قدرت مورد توجه خلفا باشد.
در چنین محیطی و با مرگ نصر بن ناصرالدین، غررالسیر که مهم ترین قسمت آن
تاریخ ایران باستان و شرح افتخارات ملی ایرانیان بود در دور محاق افتاد.

نصر بن ناصرالدین راه یافت و برای سلطان محمود نیز مدیحه سرود و با کاروان شعر خود به غزنه رفت.

ثعالبی در زمان سلطنت سلطان مسعود فرزند سلطان محمود هم می‌زیسته چنانکه اثر خود تتمة الیتیمه را که به سالهای ۴۲۹-۴۲۴ تدوین یافته به این سلطان تقدیم کرده است.^{۶۴}

چنانکه در بالا یاد شد ثعالبی بیشتر وابسته به دستگاه امیرنصر بود و حتی در نوشته‌های خود می‌رساند که سخت به او نزدیک بوده است.

ثعالبی، امیرنصر را در جنگی که به دروازه نیشاپور با ابوابراهیم اسماعیل بن نوح (منتصر) کرد و او را بشکست، چنین مدح کرده است:

تبلجت الايام عن غره الدهر
وحلت باهل الدهر قاصمة الدهر

فقد جاء نصرالله والفتح مقبلا

الى الملك المنصور سيدنا نصر^{۶۵}

همچنین ثعالبی در کتاب «خاص الخاص» حکایتی از قول امیرنصر بن ناصرالدین با عنوان «حدیثی الامیر صاحب الجیش ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین» نقل می‌کند که گواه بر هم‌سخنی و هم‌نشینی امیرنصر با او است.^{۶۶}

۶۴. مقدمه تتمة یتیمه الدهر، چاپ و تصحیح اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۵۳ قمری.

۶۵. ترجمه تاریخ یمینی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ص ۱۹۱.

۶۶. ثعالبی در «خاص الخاص» چنین آورده است: امیر سپهسالار ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین برای من حکایت کرد و گفت روزی با سلطان محمود در برابر فرماندهان و سران لشکر چوگان می‌بختیم ناگهان کلاه سلطان از سر بیفتاد. من نیز کلاه خود را فروافکنم تا کلاه سلطان را برداشتمند و به او دادند. سلطان این ادب‌داتی را از من پسندید. چون از گوی زدن فارغ گشت و پیاده شد ده هزار درهم و یک دست جامگی خاص خویش واسبی یا یراق طلا بر من یغش آورد. (خاص الخاص، چاپ اول، سال ۱۳۲۶ هـ - ق، قاهره ص ۲۸).

هم نشینی ها و محاضرات ادبی

بخش مهم اوقات ثعالبی در هم نشینی با ادیبان و بهره گرفتن از آنان و بهره رساندن به طالبان ادب صرف می شد و ثعالبی خود دلبستگی فراوان به این محافل ادبی داشت. و از آن جمله است مصاحبه های ثعالبی با شاعرانی که در نیشابور می زیستند یا از آن شهر می گذشتند.

ثعالبی باب نهم از کتاب یتیمه الدهر را به شاعرانی تخصیص می دهد که به نیشابور آمدند و در آنجا مقیم گشتند. لازمه فن محاضره و مجلس آرایبی ادبی حافظه قوی و بجا خواندن اشعار و آثار دیگران است که ثعالبی بدان شهره بود^{۶۷} و وی غالب اشعار و آثاری که از هم عصران خود شنیده به خاطر سپرده و از حافظه نیرومند خود نقل می کند و اگر اتفاقاً شعر یا نوشته ای را از دست نویس شاعر یا نویسنده ای گرفته باشد تصریح می کند که بسیار به ندرت پیش آمده است، بلکه بیشتر به گفته دوستان و شنیده های خود اتکا می کند و گاه نیز چنانکه گفته اند بی دقتی در نقل اشعار و نسبت دادن شعر شاعری به شاعر دیگر در آن راه یافته است.

ثعالبی شرح حال هم نشینان و مجالسان ادبی خود را آنچنان با شور و شوق بیان می کند و می نمایاند که این معاشرتها همه زندگی پر نشاط و دلخواه او بوده است. وی همواره قدرشناس دوستان و معاشران ادبی خویش است و تفاوتی که در نقل اشعار

۶۷. ابوسعید عبدالرحمن بن محمد دوست فقیه که ثعالبی اشعار بسیاری از شعرا را از او شنیده و نقل می کند و او را صاحب نظم و نثر و جامع فقه و ادب معرفی می کند در باب اهمیت به خاطر سپردن و از بر کردن آثار و اشعار چنین گفته است:

عليك بالحفظ دون الجمع في الكتب فان للكتب آفات تفرقها
 الماء يفرقها و النار تحرقها و الفسار يخرقها و اللص يسرقها
 همه چیز را به حافظه بسپار و نه به کتاب و نوشته
 که نوشته ها را آفتابایی است که آنها را از میان می برد
 آتش غرق می کند و آتش می سوزاندش
 موش آن را می جود و دزدش می رباید